

دشمنان مت مثل خودش هستند، خاکستری و عمیق.
ویلسون فیسک، یاکینگ پین، یک بدمن جنایتکار که
فقط یه تبه کار نیست؛ او هم مثل مت، رویاهایی برای
هلزکیچن دارد، ولی باراهی پراز خون و خشونت. بعد از
او بولزای به داستان اضافه می شود، قاتلی که انگار از دل
کابوس های بیرون آمده، با دقت مرگبارش الکترا، عشق
زندگی مت را می کشد و قلبش را جریحه دار می کند. این
آدم ها فقط دشمن نیستند، در اصل آینه ای تمام قد در
بابر مت هستند؛ هر کدام یک وجه از وجودش را به چالش
می کشند. دوستانش، مثل فاگی نلسون و کارن پیج، هم
زمینی نگهش می دارن، هم یادش می دن که هنوز ارزش
جنگیدن رو داره.

